

شرح حال و زندگانی علمی علامه آیت‌الله حسن‌زاده آملی

- قسمت دوم -

زهرآشیمان - ورودی ۷۴
معارف اسلامی

قربان حقیقت که تا بیدار شدی در راه
دیدار شدی. با تضرع و ادب در پیشگاه
دوست معروض دار که:

تیری زدی و زخم دل آسوده شد از آن
هان ای طیب خسته دلان مرهم دگر

و با التماس بخواه که «ربنا لاتزغ قلوبنا
بعد اذهبتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب» این فیض عظیم را از انفاس قدسی
شهر الله المبارک در لیلۃ الجوائز
جایزه گرفته‌ای؛ «هنیئاً لاریاب النعم
نعیمهم»

باری بیمار بیدار باش پیش از آن که دست
از جان بشوید و منادی حق را لیک بگوید،
طیب طلبد و درد خویش را بدو گوید و
درمان جوید. از این بنده شرمنده طیب
خواستی و راه چاره جستی، بسان آن تشنه
که در طلب آب به دنبال سراب شتافت تا
چون رسید خبر حرمان چیزی ندید و نیافت؛
کسراب بقیعة بحسبه الظمان ماء حتی اذا جاءه لم
يجده شيئاً.

برادرم نعمت بیداری روزی هر بی‌سر و

گزیده‌ای از کتاب "نامه‌ها بر نامه‌ها"
این کلمه علیا نامه‌ای است که برای
دوستی نوشتم:

انیس سفری و جلیس حضری، برادرم
سلام الله تعالی علیکم وعلینا وعلی عبادالله
الصالحین. صباحی - که صبحکم الله بالخير -
از این بی‌خبر بی‌خبر التماس دعا داشتی،
آنچنان که در شوره زار دلم تخم محبت
کاشتی. از دیوانه چه آید تا راهنمایی را
شاید؟ از ویرانه چه امید آبادی رود؟ و از
پژمان چه شکفتگی و شادی ساخته شود؟
اگر چه گفته‌اند گنج در ویرانه است ولی هر
ویرانه را گنج نیست و در آنجا که گنج است
یافتنش بی‌رنج نیست.

الحمدلله نعمت بیداری یافتی که ندانم
روی از چه تافتی که در بهار عمر به منای
دوست شتافتی؟
آری!

در جوانی کن نثار دوست جان
رو عوان بین ذلک را بخوان
پیر چون گشتی گران جانی مکن
گوسفند پیر قربانی مکن

پا نمی‌شود و این پیک کوی وفا با هر دلی آشنا نمی‌گردد و هر مشامی این نسیم صبا را بویا نمی‌شود و هر زبانی به ذکر آن گویانمی‌گردد. بیداری می‌تلخ و شر است، با هر کامی سازگار و گوارا نیست چه ام‌الخبائث است هر که آن را نوشیده است، بلکه اندکی از آن چشیده است از مشتبهات نفسانی حتی از حور و غلمان چشم پوشیده و دست کشیده است.

آری!

آن تلخ و شر که صوفی ام‌الخبائثش خواند اشهی لنا و احلسی من قبله الفداری

حالا که آمدی گویمت: «و استقم کما أمرت» که «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة...» چه خواهی که نداری و برای تو نیست؟ اگر طالب مقام محمودی: «و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی أن یبعثک ربک مقاماً محموداً.»

اگر عاشق موافق شهودی «أولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید»

اگر دستور العمل خوراک خواهی الحمدلله همه ما در سر سفره عالم غیر معلمیم، می‌دانیم چه کاره‌ایم احتیاج به دستور نداریم. شیخ اجل سعدی گوید: «حکیمان دیر دیر خورند و عابدان نیم سیر و زاهدان تا سد رمق و جوانان تا طبق برگیرند و پیران تا عرق‌کنند اما قلندران چندان‌که در معده نفس نماند و بر سفره روزی، کس.»

قرآن صورت کتیبه انسان کامل - اعنی حقیقت محمدیه ﴿ﷺ﴾ - است بین تا چه اندازه بدان قرب داری؟ رسول الله ﴿ﷺ﴾ فرمودند:

ان هذا القرآن مأدبه الله بنگر بهره‌ات از این ماده تا چه حد است. ولی الله الاعظم امام اول ﴿ﷺ﴾ به فرزندش محمد بن حنیفه اندرز همی کرد که: درجات بهشت بر عدد آیات قرآن است و در رستاخیز به قاری قرآن گویند: بخوان و بالابرو! و بعد از نبیین و صدیقین کسی در بهشت به رتبت وی نیست.

واعلم ان درجات الجنة علی عدد آیات القرآن فاذا کان یوم القیامه یقال لقاریء القرآن اقرأ و ارق فلا یکون فی الجنة بعد النبیین و الصدیقین ارفع درجه منه این بیان "وصی" چون آن کلام "نبی" بسیار کوتاه و بلند است خدای تعالی داند که ارزش آنها چند است.

از امل چشم پوش و در عمل کوش، مرد جستجوی باش نه گفتگوی، از دریا بخواه نه از جوی، از فضول کلام چون فضول طعام دست بدار، سبکیار باش نه سبکسر و سبکسار، خروس در سحر به ذکر قدوس سبوح در خروش است، کم از خروس مباش، چون به خروش آمدی بدان که بهترین عطای دوست لقای اوست! مقصد باش که:

گدایی گردد از یک جذبہ شاهی به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

خاطراتی به نقل از استاد:

استاد می‌فرماید: در سالیانی که در تهران بودم از محضر اساتید بزرگواری استفاده کردم که محضر شریفشان بسیار آموزنده بود. اخلاقیات آنها در بعد تعلیم و تربیت عملی بسیار ذی قیمت بود. مرحوم استاد شعرانی خیلی در تعلیم و تربیت فعال بودند. فراموش نمی‌کنم که درس ایشان تقریباً هیچ تعطیلی نداشت. در طول سه سال فقط دو روز درس تعطیل بود. یک روز عاشورا و دیگری روز شهادت حضرت رسول ﴿ﷺ﴾ و امام حسن مجتبی ﴿ﷺ﴾ یاد می‌رود که یک روز تهران برف خیلی سنگینی آمده بود. روز تعطیل رسمی هم بود خواستم به درس بروم برایم تردید حاصل شد اما رفتم. وقتی به منزل ایشان رسیدم مقداری مکث کردم بالاخره در زدم. در را به روی ما گشودند، وارد شدم؛ عذرخواهی کردم که با این برف نباید مصدع بشوم ایشان فرمودند:

شما روزهای پیش که از مدرسه مروی تا اینجا می‌آمدید، این گداهای گذر بودند. امروز چطور؟ گفتم: بودند. آنها در چنین روزهای سردی بازارشان گرم است! فرمود: آنها کارشان را تعطیل نکردند ما چرا تعطیل بکنیم؟

استاد می‌فرماید: یک وقتی در محضر مبارک جناب آقای قمشه‌ای بودم. ایشان فرمودند: آقا شما خیر

"یغمبر اکرم ﷺ" آب دهانش را به لبش آورد و من آن را بخوردم که هزار در علم و از هر دری هزار در دیگر به روی من گشوده شد. "پس از آن امام ﷺ طی الارض را عملاً به من بنمود که از آن خواب نوشین شیرین که از هزاران سال بیداری من بهتر بود به در آمدم به آن نوید سحرگاهی امیدوارم که روزی به گفتار حافظ شیرین سخن به ترتم آیم که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
وندران ظلمت شب آب حیاتم دادند
چه مبارک سحری بودو چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

استاد در بیاناتشان نکاتی آموزنده را به دانشجویان و طلاب توصیه می فرمایند که بدین شرح است:
طلبه، معشوقش درس و کتاب و استاد است و محضر استاد.

به هوس راست نیاید به تمّی نشود
کاندرین ره، بسی خون جگر باید خورد

باید با عزم و اراده و استقامت پیش رفت. باتن پروری و تجملات زندگی و پریشان خاطر نمی شود. امکان ندارد انسان بخواهد درسی بخواند و دنبال آبادی و عمران دنیا هم باشد؛ این دو با هم جمع نمی شود. جناب شیخ الرئیس ابوعلی سینا در یکی از رسائل خود به نام رساله سعادت حدیثی را از پیامبر ﷺ نقل می کنند:

اسم و فعل و حرف بودم و محو در فراگرفتن صرف و نحو، در سحر خیزی و تهجد عزمی راسخ و ارادتی ثابت داشتم؛ در رؤیای مبارک سحری به ارض اقدس رضوی تشرف حاصل کردم و به زیارت جمال دل آرای ولی الله اعظم ثامن الحجج علی بن موسی الرضا- علیه و علی آبائه و ابناؤه آلف التحیه و الثناء- نائل شدم.

در آن ليله مبارکه قبل از آنکه به حضور باهرالنور امام علیه السلام مشرف شوم، مرا به مسجدی بردند که در آن مزار حیبی از احباء الله بود و به من فرمودند در کنار این تربت دو رکعت نماز حاجت بخوان و حاجت بخواه که برآورده است! من از روی عشق و علاقه مفرطی که به علم داشتم نماز خواندم و از خداوند سبحان علم خواستم. سپس به پیشگاه والای امام هشتم سلطان دین، رضا- روحی لثربه الفداء و خاک درش تاج سرم- رسیدم و عرض ادب نمودم بدون اینکه سخنی بگویم امام که آگاه از سر من بود و اشتیاق و التهاب و تشنگی مرا برای تحصیل آب حیات علم می دانست فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفتم و چشم به روی امام گشودم دیدم آب دهانش را جمع کرد و بر لب آورد و بمن اشارت فرمود که بنوش! امام خم شد و من زیانم درآوردم و از کوثر دهانش آن آب حیات را نوشیدم و در همان حال به قلبم خطور کرد که امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمود:

می بیند. من عرض کردم: الهی آمین، اما آقا شما چرا این فرمایش را می فرمایید و روی چه لحاظی این بشارت را به من دادید که من خیر می بینم؟ ایشان فرمودند: چون شما را زیاد، نسبت به اساتید متواضع می بینم، خیلی مراعات ادب با اساتید می کنی و آنها را در نام بردن نیک نام می بری؛ این ادب و تواضع، سبب می شود که شما به جایی می رسید و خیر می بینید. بنده حریم اساتید را بسیار بسیار حفظ می کردم، سعی می کردم در حضور استاد تکیه به دیوار ندهم، سعی می کردم چهار زانو ننشینم؛ حرف را مواظب بودم زیاد تکرار نکنم؛ چون و چرا نمی کردم که مبادا سبب رنجش استاد بشود. هر چند ممکن است خدای ناکرده حمل بر خودستایی یا چیز دیگر بشود ولی برای روشن شدن موضوع، عرض می کنم؛ مثلاً من یک وقتی، محضر همین آقای قمشهای بودم ایشان در حالت چهار زانو نشسته بود پای راستشان بیرون بود. من پهلوی ایشان، نشسته بودم. خم شدم و کف پایشان را بوسیدم. ایشان برگشتند و به من گفتند چرا این کار را کردی؟ گفتم: من لیاقت ندارم که دست شما را ببوسم همین که پای شما را ببوسم برای بنده خیلی مایه مباهات است.

استاد می فرماید: در عنفوان جوانی و آغاز درس زندگانی که در مسجد جامع امل سرگرم به صرف ایام در

«ان الحكمة تنزل من السماء فلا تدخل قلباً فيه هم غد.»

حکمت از آسمان نازل می شود اما بر قلبی که در آن هم و غصه فردا هست، نازل نمی شود. نفس مطمئنه علوم و معارف را می گیرد؛ نفس مضطربه به جایی نمی رسد. شخص پریشان خاطر عالم نمی شود؛ هم واحد می خواهد. اصولاً تعقل با تعلق جمع نمی شود. استاد می فرماید: کتابهای تذکره را بخوانید با شرح حال بزرگان آشنا شوید؛ ببینید در راه معشوقشان که تحصیل علم و کمال است، مشتهیات نفسانی را زیر پا گذاشتند؛ این بود که شیخ طوسی شدند؛ علامه حلی شدند؛ محقق طوسی شدند؛ فارابی شدند؛ ملاصدرا شدند، صاحب جواهر شدند و... بالاخره هم کوشش و هم کشش می خواهد. صبر می خواهد و انسان جوانی علم و معرفت همه چیز را باید زیر پا بگذارد مگر خدا و راه استکمال را. با پریشان خاطری و کثرت تعلقات و هم گوناگون داشتن و عدم استقامت نمی توان به جایی رسید. استاد باید قوی باشد اما شاگرد هم باید استقامت داشته باشد تا استقامت نباشد کسی به جایی نمی رسد؛ «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا، تنزل عليهم الملائكة...»

بعضی دانش پژوهان در تحصیل شتابزده اند. با شتاب و بدون تأمل کافی، کسی به جایی نمی رسد، باید

مقدمات کار قوی و محکم باشد. در بسیاری یک نحوه عجله وجود دارد که اینها بعداً پشیمان می شوند و این حیف است. رسم و روش تحصیل این نیست. باید با تأنی بالا بیایند همان طور که رسم پیشینیان بود که حتی درسها را از پیش مطالعه می کردند تا چه رسد به مباحثه و مذاکره.

از ایام قدیم طلبه در مقابل این سؤال بوده است که بعد از گذراندن مقدمات به دنبال جامعیت برود یا دنبال تخصص؟ ذی فن شود یا ذی فنون؟ اما هدف ما چیست؟ هدف ما رسیدن به منطق وحی و دستور العمل مدینه فاضله الهی است و آن دستور قرآن و سنت است که جوامع روایی، شعب قرآن هستند و از آن نشأت می گیرند و به تعبیر من قرآن متنزل است. دین ما یک مجموعه

دائرةالمعارف الهی است. طلبه اگر بخواهد درس بخواند بخوبی این دایرةالمعارف را فرا می گیرد. جناب شیخ بهایی در مفتاح الفلاح که بحث صبح صادق و صبح کاذب را مطرح می کند وقتی می خواهد بحث ریاضی اش را مطرح کند با آنکه خود خریط فن است اما از کتاب تذکره علامه حلی که کتاب فقهی است؛ بحث ریاضی را نقل کرده است. مرحوم شعرانی می فرمودند: در هر فن که ما بخواهیم فرد اعلی را به عنوان نمونه به قلم بیاوریم، باید سراغ علامه حلی برویم. طلبه اگر بخواهد درس بخواند

می تواند هم ادیب بشود هم فقیه بشود هم ریاضی دان بشود و هم می تواند طیب بشود. این گونه که من بگویم عالم یک فن بشوم این ترس و وحشت از درس خواندن است. در یک جای شفا شیخ عنوان می کند کسانی که از تحصیل می ترسند و می گویند بسمان است و نمی خواهد ما همه چیز را بدانیم؛ این مزاج معتدل ندارد. یعنی مریض است یک بیماری روانی و روحی یا بیماری دنیا زدگی. این بیماری او را به سوی دنیا و ماده می کشاند و او خود متوجه نیست باید خودش را معالجه کند.

انسان نباید از تحصیل خسته بشود؛ بخصوص کسی که می خواهد با منطق وحی و زبان ولایت آشنا بشود. زبان طلبه باید این باشد:

مرا تا جان بود در تن بکوشم

مگر از جام او یک قطره نوشم

طلبه، حواسش جمع باشد که بخواهد درس بخواند. او می تواند زنگ تفریحش را برای فراگرفتن دو زبان خارجی اختصاص دهد. برای دو زبان یادگرفتن آن قدری وقت نمی خواهد و بخوبی می تواند اگر بخواهد تعطیلی هایش را قیچی کند. زنگ تفریحش را درس زبان خارج قرار بدهد. در یک مدت کمی می بیند که وارد آن زبان شده و آشنا شده، یاد می گیرد. عمده همان است که به عرض رساندم باید حواسش جمع

باشد و عمرش را قدر بداند.

یک وقت مناسبتی پیش آمده بود که مرحوم آقای طباطبایی رحمته مقداری تبرّی می‌جست از بعضی درس‌ها و محافل و آمد و شده‌ها و می‌فرمود: مثل اینکه مردم قدر عمر را نمی‌دانند. عمر است این؛ خیلی ارزشمند و گرانقدر است همینطور لحظه‌هایش متدرّجاً با چه سرعتی دارد می‌گذرد و جناب وصی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همین طور که روز و شب را از شما می‌گیرند، دارند طناب عمرتان را قیچی می‌کنند؛ روز و شب را از شما دارند می‌گیرند، خوب شما هم سعی کنید که از روز و شب چیزی را بگیرید. آنها که دارند می‌گیرند؛ شما هم از روز و شب چیزی داشته باشید که:

روزها گر رفت گو: روا پاک نیست

تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست

تو هم از روز و شب چیزی داشته باش. این برای طلبه خیلی آسان است و چه بسیار خوب که به یکی دو تا زبان زنده روز آشنایی داشته باشد. به کار تحقیقش هم می‌آید. بهتر می‌تواند خدمت دینی کند؛ به قلمش، زبانش، خطابه‌اش و به جهات دیگرش می‌تواند تحقیقات اصیل اسلامی را، حقایق و معارف اصیل اسلامی را با قلم و زبانش به دیگران برساند. خودش هم بهتر به عمق حرفهای شرقی و غربی برسد. این برای یک

طلبه خیلی زحمتی ندارد که یکی دو تا زبان زنده دنیا را بعد از زبان عربی - که زبان دینی‌اش و بهترین، شیرین‌ترین و شیواترین زبان و زبان منزل وحی است - بیاموزد.

ما زبان عربی را که فراگیریم نحو و صرف می‌خوانیم و یا خواندن فقه، اصول و فلسفه و عرفان و کتاب‌های دیگر و اگر کسی از ما سؤال کند که اینها را برای چه می‌خوانید؟ در ازای تمام این حرف‌ها یک جمله حرف داریم: "الاعتلاء الی فهم الخطاب المحمدی" علیه السلام قرآن، فرقان است. تمام این علوم همه برای اعتلای فهم خطاب محمدی است. جوامع روایی ما مرتبه نازله قرآن هستند و به حکم محکم خود قرآن حکیم که: "قل کل يعمل علی شاکلته" هرکسی مطابق آنچه را که دارد، اثر او نمودار دارایی اوست. قرآن نمودار دارایی خاتم نمودار دارایی حقیقت عالم حق سبحانه می‌شود. یعنی همان‌طوری که خداوند غیر متناهی است، صمد است و غیر متناهی است که "لاجوف له" کتابش هم صمد است "لاجوف له". و خاتم انبیا در مقام نبوت صمد است "لاجوف له"، یعنی دیگر جای خالی ندارد که کسی نبوتش را پر کند. قرآن "صمد" است و نبوت خاتم الانبیا "صمد" است و آن‌طور که حق "سبحان" صمد است؛ قرآن هم صمد است. "قل کل يعمل علی شاکلته" و قرآن نمودار دارایی گوینده‌اش است.

لذا آن را نهایی نیست و ما این همه را می‌خوانیم تا به مطالب شامخ معارف انسانی یعنی کتاب و سنت آگاه شویم. اگر عارفی، حکیمی، عالمی، اهل قلمی، فرمایشاتی دارد، حقیقتش این است که:

هر بوی که از مشک و قرنفل شنوی

از دولت آن زلف چو سنبلی شنوی

گر نغمه بلبل از پی گل شنوی

گل گفته بود، گرچه زبلبل شنوی

اگر دیگران حرفی به نظم و نثر دارند از این منطق وحی منشعب شده است و اگر طلبه بخواهد درسش طوری باشد که عوامل لفظی و معنوی را یاد بگیرد و از قرآن و روایات بی‌خبر بوده باشد، پس برای چه دارد درس می‌خواند؟ در راه تکامل خودش به کجا می‌خواهد برسد؟ و هدف چیست؟ کتابهای بسیاری از ائمه اطهار ما و روایات عدیده و رسائل گوناگون، این همه فیض‌ها و برکات از آن وسائط فیض الهی به ما رسیده است. طلبه باید هدفش قرآن باشد و روایت و ادعیه باشد. آن اسرار و لطایفی که در ادعیه، در مساجات و در اذکار ائمه علیهم السلام پیدا می‌شود در روایات پیدا نمی‌شود که در روایات نوعاً مخاطبشان اکثریت مردم هستند و در آنجا محکوم هستند به "کلم الناس علی قدر عقولهم" لذا به فراخور فهم مردم با آنها صحبت کردند اما در ادعیه، در اذکار، در اوراد، خیر! آنجا

سیدالساجدین زین العابدین علیه السلام و دیگر فرموده‌های ائمه اطهار و آیات قرآنی را ادراک کنیم. تمام این علوم و فنون برای این است که به آن مقام برسیم یعنی به منطق وحی آشنا شویم. باز به عرض می‌رسانم که:

"الاعتلاء الی فهم الخطاب الحممدی"
بلاخره عمده خود طلبه است. طلبه که عاشق باشد تشنه باشد، خواهان باشد مثل تشنه‌ای است که خداوند آب را برای او آفریده است، همان طوری که تشنه آب می‌خواهد، آب هم تشنه تشنه است که:

حکمت حق در قضا و در قدر
کرده ما را عاشقان یکدگر
آب می‌نالد که کو آن آب خوار
تشنه می‌نالد که کو آب گوار

کامله، صحیفه مهدویه، نهج البلاغه و کتاب‌های دیگر. بنده فکر می‌کنم که اگر کلمات حضرت امام هفتم علیه السلام جمع‌آوری بشود - که عمده‌اش در "بلد الامین" جناب کفعمی است - کمتر از صحیفه سجادیه نیست. استدعا دارم که محصلان وقتی به زبان عربی آشنا شدند، یک مقدار بالا آمدند، بال و پری درآوردند، چه خوب است که به فهمیدن زبان ادعیه، اوراد، اذکار و مناجات و سائط فیض الهی هم آشنایی پیدا کنند. اصل، قرآن و سنت است و تمام این علوم و فنون (فقه، فلسفه، آشنایی با زبان، ریاضی...) و آن فلسفه که عقل و استدلال و برهان و منطق است برای این است که آن خطبه‌های توحیدی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن خطبه‌های عرش حضرت

در خلوت خانه عشقشان، در آن شب‌های تار، با محبوب و معشوق حقیقی‌اشان، آنچه که در نهانخانه سُرُشان و ذاتشان داشتند، شیرین زبانی کردند و پیاده کردند. آن لطایفی که در کتب ادعیه استفاده می‌شود، در روایات نمی‌شود. ما ذخایر داریم؛ ما در تمام فنون کتاب داریم، روایات داریم و حیف است که از این ذخایر و وسایط فیض، خودمان بی‌بهره بوده باشیم.

طلبه باید با "ادعیه" انس داشته باشد؛ در فهمیدن زبان دعا، در فهمیدن زبان مناجات و اذکار و شیرین زبانی‌های عاشقان و عارفان بالله. مثلاً آن مناجات خمسة عشر حضرت امام سیدالساجدین علیه السلام که جناب شیخ حرّ عاملی نقل کرده است و صحیفه

منابع

- ۱- گل زواره‌ای - فاضل: منظومه معرفت
- ۲- روزنامه کیهان، آبان و آذر (۱۳۶۶)
- ۳- کیهان اندیشه ۱۳۶۷ و ۱۳۶۸
- ۴- آیه الله حسن زاده آملی: هزار و یک کلمه، نامه‌ها بر نامه‌ها، الهی نامه